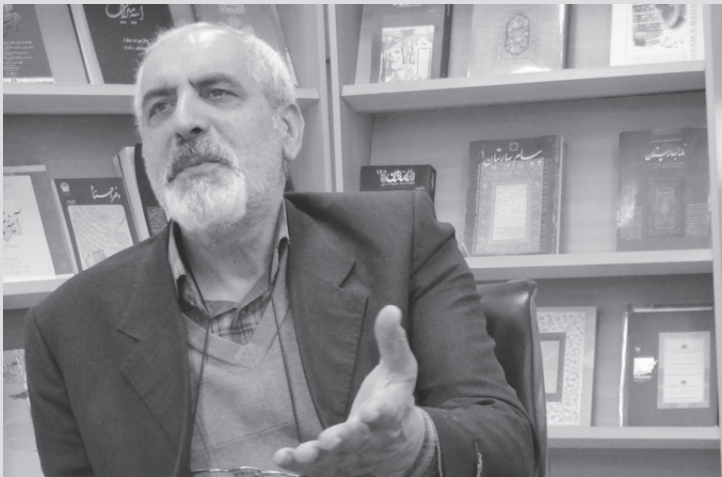


ضرب المثل ها، اصطلاحات و زبان زدهای استرآبادی (قسمت پنجم)



محمد رضا اثنی عشری *



(هرگونه استفاده از مَثَل ها، اصطلاحات و زبان زدها تنها با ذکر منبع مجاز است.)
در شماره ی پیشین فصلنامه ی میرداماد (شماره ی ششم)، بخش اول حرف «ب»، با مَثَل
«با او قَهَره» شروع شده و به زبان زد «بِرا کَر ساز مِزَنه، بارَا کور مِرَقِصَه» ختم گردید. در
این شماره، ادامه ی زبان زدهای حرف «ب» با مَثَل «بِرا مُرغانه آم دسته مِذاره» شروع شده
و به مَثَل «بیکاری باد و وِرَم میاره» خاتمه می یابد.
یادآوری: لازم به ذکر است، فنوتیک ضرب المثل ها از شماره ی پیشین فصلنامه به روش
APA درج شده است .

**فرهنگی
بازنشسته و
فعال در حوزه
پژوهش های
فرهنگی استرآباد

حرف «ب» (بخش دوم)

• **پرا مرغانه آم دسته مذاره** [bera morGane ?am dassa mezare] (مَثَل / خاص) **مُرغانه** [morGane]: تخم مرغ / مذاره [mezare]: می گذارد. / مفهوم مَثَل: ۱- برای همه حرف در می آورد. بر روی همه چیز و همه کس عیب می گذارد. ۲- کنایه از کسانی که بسیار حیله گر و فتنه انگیزاند / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال افراد حیله گر و گاهی نیز در بیان هشدار و برحذر داشتن از ارتباط با چنین افرادی، به کار می رود.

• **پرا همه پییره، بارا ما کل پییر** [bera hame pijare, bara ma calpija] (مَثَل / خاص) **کل پییر** [calpia]: ناپدری / معنی مَثَل: در حق همه پدری می کند، اما با من که فرزندش هستم، مانند ناپدری رفتار می کند. / مفهوم مَثَل: خیرش به همه می رسد جز به من که مستحق کمک او هستم. / کاربرد مَثَل: ۱- همراه با طعنه و کنایه، در بیان گلایه از کسی که خیر و فایده اش به نزدیکانش نمی رسد، بلکه تمام توجه اش به غریبه ها است. ۲- در بیان گلایه از کسی که بین نزدیکانش با مساوات رفتار نمی کند. / مَثَل معادل: **پرا همه ماره، بارا ما ماراندر** ن. ک به بارا ما گرچه مرغه، بارا بقیه تشنو گل باقله

• **پرا همه ماره، بارا ما ماراندر** [bera hame mare, bara ma marandaj] (مَثَل / خاص) این مَثَل در ادبیات عامیانه ی استرآبادی به صورت **پرا (بارا) همه ننه ای، پرا (بارا) ما ماراندر** نیز بیان می شود. / **ماراندر** [marandaj]: مادرِ اندر، نامادری / مفهوم مَثَل: خیر تو به همه می رسد جز به ما، خیر تو برای دیگران است و شر تو برای ما / کاربرد مَثَل: در بیان گلایه از کسی که خیر و فایده اش بیشتر نصیب غریبه ها می شود تا نزدیکانش، به کار می رود. / مَثَل معادل: **بارا ما گرچه مرغه، بارا بقیه تشنو گل باقله** ن. ک به پرا همه پییر، بارا ما کل پییر

• **پرا یگ بز گر سر همه گله ر نمبرن**

[bera jaʃ boze ʃaj sare hame ʃalle re nomobboran] (مَثَل / خاص) مفهوم مَثَل: برای یک شخص نابه هنجار، یک جماعت را مجازات نمی کنند. / کاربرد مَثَل: در بیان پند و اندرز در باب برقراری عدالت و ننوشتن گناه یکی به پای دیگران، به کار می رود. / مَثَل معادل: برای یک بی نماز در مسجد را نمی بندند. / مَثَل مقابل: «یک بز گر گله ای را گر (گرگین) می کند»

• **برو پاته بشورا!** [boro pate buʃur] (زبان زد / خاص) این زبان زد با لحن تند و همراه با نهیب و تحکم ادا می شود. / مفهوم زبان زد: برو گم شو! زود گورت را گم کن! / کاربرد زبان زد: برای ادب کردن کسی که حرف نامربوط می زند، یا در کاری که به او مربوط نیست، دخالت می کند.

• **برو شو گب بزَن** [boro ʃow ʃab bezan] (زبان زد / خاص) این زبان زد با لحن تمسخرآمیز بیان می شود. **شو** [ʃow]: شب / **گب** [ʃab]: گپ، گفت، حرف / مفهوم زبان زد:

حرف مفت نزن/ کاربرد زبان زد: زمانی که شخصی حرف نسنجیده و یا نامطلوب بزند، این زبان زد را در خطاب به او، بیان می کنند.

● **بُزِش در بالا خانه** [bozeʃ dar balaXane] (مَثَل / خاص) ریشه و اشاره‌ی این مَثَل مشخص نیست. شاید منظور از بالاخان، بالاخانه و یا شاید هم بالای خوان (سفره) باشد. البته با توجه به مفهوم این مَثَل که معادل مَثَل «شپیش منیژه خانمه» است، شاید شکل اصلی این مَثَل نیز به صورت **بُزِش آقابالاخانه** بوده باشد، که در این صورت اشاره دارد به آقابالاخان سردارافخم که مدتی حاکم استرآباد بوده است. و یا شاید هم به صورت **بُزِش ده بالا خانه** (به معنی؛ بُز او خان ده بالا است) بوده باشد! / **بالاخانه:** بالاخان است (؟)؛ ۱- بالای خان (خانی=حوض، چشمه) است. ۲- بالای خوان (سفره) است. ۳- در بالا (؟) خان (ارباب) است. / مفهوم مَثَل: ادعا و تکبر زیادی دارد. / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال و گاهی نیز در بیان برحذر داشتن و هشدار به کار می رود. / مَثَل معادل: شپیش منیژه خانمه

● **بُزِ گروک از سر چشمه بالا، او مُخوره**

[boze Jaruk ʔaz sare tʃeʃme bala ʔow moXore] (مَثَل / عام) این مَثَل در اکثر نقاط قلمرو زبان فارسی و گویش های آن، به صورت «بُزِ گر از سر چشمه آب می خوره» رواج دارد. / **گروک** [Jaruk]: گر گرفته، دچار بیماری گری شده، آلوده به گری / مفهوم مَثَل: انسان هرچه فرومایه تر باشد، ادعا و توقع اش بیش تر است. / کاربرد مَثَل: در بیان طعنه و کنایه و نیز وصف حال به کار می رود. / مَثَل معادل: خیلی خوش چُسه رو به بادَمِ مَشینه

● **بُزِ میانِ گله خان و کله پاچه ش دم دوگان**

[boz miane Jalle Xano calle-patʃeʃ dame dukkan] (مَثَل / خاص) مفهوم مَثَل: ۱- هنوز کار به نتیجه نرسیده، خبر و وعده اش را به همه داده است. ۲- وعده‌ی نسیه، وعده‌ی محال. / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال شخص عجول به کار می رود.

● **بعدِ نوروزِ سلطانی، صد و سی گنده سوزانی**

[ba:de nowruze soltani, sado si konde suzani] (مَثَل / عام) این مَثَل در قلمرو زبان و ادبیات فارسی به اشکال مختلفی چون: «بعد از نوروز سلطانی، صد گنده سوزانی، باز آید زمستانی» و «بعد از نوروز سلطانی، دوصد گنده بسوزانی» و نیز «سده سده‌ی دهقانی، چهل گنده سوزانی، هنوز گویی زمستانی» رواج دارد. / معنی مَثَل: ۱- سرما بعد از عید نوروز هم ادامه دارد. ۲- پس از اعتدال هوا در اوایل فروردین، دوباره تا اوایل خرداد هوا سرد خواهد شد، چنان که گویی دوباره زمستان از راه رسیده است. / مفهوم مَثَل: ۱- عاقبت اندیش باش! ۲- فریب تغییرات ظاهری را نخور! / کاربرد زبان زد: بیان پند و اندرز در باب آینده نگری و عاقبت اندیشی و برحذر داشتن از فریفته‌ی ظواهر شدن، به کار می رود.

● **بعدِ هَف تا کُرّه، هنوز میگه دُخترَم**

[ba:de hafto korre hanuz meJe doXtaram] (مَثَل / خاص) این مَثَل در لهجه ی استرآبادی گاهی به صورت بَعْدِ هَفِّ تا کُرّه پَسِ اِنْدَاخْتَن، هِنُوْز مِگِه دَخْتَرَم، یا بَعْدِ هَفِّ شِکَم زائیدن، هِنُوْز مِگِه دَخْتَرَم و... بیان می شود. / کُرّه [korre]: بچه ی چهارپایانی چون: اسب، خر و قاطر را کُرّه گویند، اما در این جا، کنایه از اولاد آدمی است. / مفهوم مَثَل: ۱- در نهایت رسوایی و بی آبرویی، ادعای حیثیت و شرافت می کند. ۲- بعد از اقدام به ده ها عمل خلاف، هنوز خود را پاک و منزّه می داند. / کاربرد مَثَل: ۱- در توصیف یا خطاب به زن بی آبرویی که ادعای شرافت و پاکدامنی می کند. ۲- در توصیف یا خطاب به زن مُسِنّی که با آرایش غلیظ و نامتناسب با سن و سال خود، جلوه گری می کند. ۳- گاهی اوقات در توصیف یا خطاب به مردان ریاکار و مزور نیز به کار می رود.

• بفرما و بیشین و بتمرگ، همه از یگ جا در میاد، ولی فرق میانیشان زمین تا آسمانه
[befarma'o bifino betemarĴ, hame ʔaz jaĴĴa dai miad, vali farGe mianefjan zemin ta ʔasomane]

(زبان زد/ عام) این مَثَل در قلمرو زبان فارسی به اشکال گوناگونی، مانند: «بفرما و بیشین و بتمرگ، همه یک معنی دارد ولی هر کدام جایی دارد و اثری» بیان می شود. / همه از یگ جا در میاد: همه از یک زبان و یک دهان و یک سر، بیرون می آیند. / مفهوم زبان زد: ۱- آداب سخن گفتن را باید رعایت کرد: الف) گاهی چند واژه معنی لغوی یکسان دارند، اما بار مفهومی آن ها متفاوت است. ب) هر کلام جایی و مکانی دارد. ج) در بیان مفاهیم باید بهترین و تأثیرگذارترین واژه ها را انتخاب کرد. ۲- در برخورد و تعامل با دیگران باید مبادی آداب بود. / کاربرد زبان زد: ۱- در بیان پند و اندرز در باب رعایت ادب کلامی. ۲- در بیان هشدار و یا گلایه از کسی که گفتار و رفتار مناسبی را در برخورد با دیگری نداشته است. / زبان زد معادل: آه نیس بابا ریده؟ و نیز ڀف همون ڀفه، اما یگ گل آتیش ر آو مده، یگ گل دِگه آتیش ر مُکشه و هم چنین «هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد».

• بُو مِزَنه، ...وئِشه به صِنْدُق مِزَنه، بخیه به اَبْدُغ مِزَنه ن. ک به بخیه به اَبْدُغ مِزَنه، ...وئِشه به صِنْدُق مِزَنه

• بُوکَن نُوکَن زِیاد، آدم ر شرطی مُکَنه

[bokon-nacone ziad ʔadame ré ʔarti mokone] (مَثَل / خاص) بُوکَن نُوکَن

[bokon-nacon]: این اصطلاح، در جمله های مختلف، معانی گوناگون دارد؛ ۱- امر و نهی کردن. ۲- کنترل کردن ۳- سلب استقلال فردی / شرطی (شدن) [ʔarti]: ۱- به چیزی وابسته شدن. ۲- از دست دادن استقلال فردی. ۳- ایجاد نوعی عادت در انسان یا حیوان، که بر اساس آن، برخی کارها را تنها زمانی انجام می دهد که یک عامل محرک ثابت، او را تحریک یا وادار به انجام آن کار بکند؛ شرطی کردن، در واقع یکی از شیوه های تربیت حیوانات دست آموز است، در این روش، به عنوان مثال: آن قدر به حیوان غذا نمی دهند

که شدیداً گرسنه شود و در این حالت، از حیوانِ گرسنه می خواهند کاری ساده را انجام دهد، پس از این که آن کار را انجام داد، مقداری غذا به او می دهند، تا بفهمد که در قبالِ اطاعتِ فرمان، به او غذا خواهد داد، به همین شیوه، اندک اندک، انجام کارهای دشوارتر را از او می خواهند و حیوان هم به طمع دریافت غذا، آن کار را انجام می دهد. در این حالت می گویند حیوان شرطی شده است. البته این روش تربیتی، یک ایراد بزرگ دارد و آن ایراد، این است که حیوانِ شرطی شده، کاری که از او خواسته شده را انجام نخواهد داد، مگر این که گرسنه باشد. با عنایت به همین ویژگی، می توان گفت «شرطی شدن»، به ویژه در مورد انسان، بار معنایی مثبتی ندارد. / مفهوم مَثَل: وقتی مدام به کسی امر و نهی می کنند، یا دائماً به کسی می گویند «این کار را بکن و آن کار را نکن» و یا «این کار خوب است و آن کار بد»، آن شخص استقلال فردی و اعتماد به نفس خود را از دست خواهد داد و برای انجام هرکاری، منتظر است تا به او امر کنند و یا دیگری به او بگوید این کار را بکن یا آن کار را نکن!

• **بِلاَ خَرٍ بِه یابو مُخوره** [bela Xar be jabu moXore] (مَثَل / خاص) **بِلاَ bela** :
 ۱- بیماری، مرض ۲- گرفتاری و مصیبت / **بِلاَ خَرٍ bela Xar** : بلایِ خر، بیماریِ خر.
 چنان که در شماره های گذشته نیز اشاره شد، در گویش استرآبای اغلب اوقات کسره ی نشانه ی مضاف و مضاف الیه بیان نمی شود. / **یابو jabu** : ۱- اسب باری، اسب پالانی، نژاد پستی از اسب ۲- نوعی از اسب که از نظر ارزش با الاغ (خر) هم طراز است. / **خر و یابو**: در این جا ذکر این دو نام در کنار هم، بیانگر هم خانوادگی، نزدیکی، شباهت ظاهری و باطنی و یکسان بودن جایگاه و مقام دو کس یا دو چیز است. از نمونه های دیگری که این دو نام در کنار هم آمده اند، مَثَل «کار کردن خر و خوردن یابو» است. / مفهوم مَثَل: ۱- هر اشتباهی از کسی سر بزند، زیان آن بیشتر متوجه خودش و اطرافیانش است. ۲- اگر کسی دچار بلا و مصیبتی شده، این گرفتاری از نزدیکانش به او رسیده است. ۳- فتنه ای که از جانب احمق برخیزد، گریبان احمق را می گیرد. / کاربرد مَثَل: ۱- زمانی که بخواهند بگویند: کسی که دچار مشکل شده، سزاوار این مشکل بوده و ارزش دلسوزی و توجه را ندارد، به کار می رود. ۲- در بیان این که، گرفتاری و مشکل فرد از جانب نزدیکان و هم پالگی هایش است. ۳- وقتی کسی را از معاشرت یا شراکت با دیگری برحذر می دارند و می گویند از او برحذر باش که زیانی نبینی، مخاطب به کنایه، در تحقیر آن سوم شخص، این مَثَل را به کار می برد. ۴- وقتی که کسی از دیگری زیان دیده، یا به عبارتی با طناب دیگری داخل چاه افتاده، در بیان تحقیر زیان دیده و زیان رسان این مَثَل را بیان می کنند. ۵- گاهی اوقات نیز شخص زیان دیده در تحقیر خود و شخصی که زیان را وارد کرده، این مَثَل را بیان می کند.

• **بَلَخَرِه نَمَیدیم روباَهه تُخِم مُکَنه یا بَجَه مَزایَه؟ اَزین دُم بُریده هرکاری بیگی بر میاد!**
 [belaXare nafamidim ruba:e toXem mokone ja betfife mezajje]
 (زبان زد/ خاص) این زبان زد در اصل به صورت دیالوگ (گفت و گو- پرسش و پاسخ)

است. البته اغلب اوقات تنها بخش پرسشی آن بیان می شود. / **روباه:** کنایه از افراد مرموز و مودبی و حیله گر / مفهوم زبان زد: از اشخاص حیله گر هر کاری بر می آید. هیچ کاری از اشخاص مرموز و فریب کار بعید نیست. / کاربرد زبان زد: اغلب با لحن طعنه آمیز با اشاره به افراد مکار و مرموز به کار می رود.

• **بَندِ تُمَانِش شُلِه [bande tommane] jole** (زبان زد / عام) این زبان زد گاهی به صورت **بندِ شِلوارِش شُلِه** هم بیان می شود. / **تُمَان [tomman]:** تنبان، شلوار / مفهوم زبان زد: در دو مفهوم به کار می رود: ۱- کنایه از مرد زن باره، مردی که در مجامعت با زن ها بسیار حریص است و خودش را نمی تواند کنترل کند. ۲- شخصی کم عقل که بند (کش) شلوارش را شُل کرده اند، تا دو دستی بچسبد و نتواند آزار و اذیت و سنگ پرانی کند.

• **بو کباب به دُمَاغِش خورده، ولی خُورِ نِداره؛ دارنِ خَرِ داغِ مُکُنن**
[bu kobab be domaGef Xorde, vali Xevaj nedare; daran Xar daG mokonan]

(مَثَل / عام) این مَثَل در قلمرو زبان فارسی به صورت «این بو که می آید بوی کباب نیست، بلکه خر داغ می کنند» یا «این بو بوی کباب نیست. خر داغ می کنند» بیان می شود. / **دُمَاغ [domaG]:** بینی، دُمَاغ، شامَه / **خُور [Xevaj]:** خیر / خر داغ کردن: یکی از روش های نشان گذاشتن روی چهارپایان، داغ کردن بوده است. / مفهوم مَثَل: طمع در خیال باطل بسته است.

• **به آدم بی حیا آگِه چِنارِ نَلَوَنَدانِ رِ حِوالِه بیدی، مِگِه سا به بانِ سَرَمِه**
[be ?adame bihaja ?aJa ?fenare nalvandané re havale bidi, meJe sajebane sarame]

(مَثَل / خاص) **نَلَوَنَدان [nalvandan]:** نعلبندان، یکی از محلات قدیمی شهر گرگان. **چِنارِ نَلَوَنَدان [?fenare nalvandan]:** اشاره به چنار کهن سال و بزرگی است که تا حدود ۴۰ سال گذشته در این محله وجود داشته است. / **بیدی [bidi]:** پَدَهِ / مفهوم مَثَل: ۱- شخص گستاخ و پُررو در جواب حرف نمی ماند. ۲- کنایه از نهایت گستاخی / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال و گاهی نیز در بیان هشدار به کار می رود.

• **به آدم شِفْتِ آگِه بیگی جِلو نیا از بالا سَفالا مِفْتی، اِنقَدَر عَقَبِ عَقَبِ مَرِه که از اون وَرِ سَفالا مِفْتِه**

[be ?adame jeft ?aJa biJi dželow nia ?az bala sofala mefti, ?enGezar ?aGab ?aGab mere ce ?azoun vare sofala mefte]

(مَثَل / عام) این مَثَل به شکل های مختلفی چون: «به آدم ... بالا بام مِفْتی ... از اون وَرِ بام مِفْتِه»، یا «به آدم ... از پشتِ بامِ مِفْتی ... از اون وَرِ پشتِ بامِ مِفْتِه» و ... نیز بیان می شود. / **شِفْت [jeft]:** خُل، کم عقل، کسی که تعادل روحی و روانی ندارد. / **بیگی [biJi]:** بگویی / **سَفالا**

[sofala]: سفال‌ها. در این جا منظور پشت بام است. / مفتی [mefti]: می‌افتی، سقوط می‌کنی / مفهوم مَثَل: کسی که اهل تعقل نیست، مدام دچار افراط و تفریط می‌شود. / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال و نیز ایراد طعنه و کنایه به کار می‌رود.

• به تازه‌نامزه و الوار پوسیده اعتماد نکن

[be taze-namzeo ?alvare puside ?etemad nacon] (مَثَل / خاص) این مَثَل گاهی به صورت: به آدم نامزه‌مست و الوار پوسیده اعتماد نکن نیز بیان می‌شود. / نامزه [namze]: نامزد / تازه‌نامزه: کسی که تازه نامزد کرده است. در اصطلاح استرآبادی نامزه‌مست هم می‌گویند. / الوار [?alvare]: تنه‌ی چهار تراش شده‌ی درخت / مفهوم مَثَل: کسی که تازه نامزد کرده تمام حواس‌اش پیش نامزدبازی است و مانند الواری که پوسید، قابل اتکا و اعتماد نیست. / کاربرد مَثَل: در بیان اندرز و هشدار به کار می‌رود.

• به جای مار نشسته عقرب کور [bedzaje mar nefeste aGrabe cu] (مَثَل /

عام) این مَثَل در قلمرو زبان و ادبیات فارسی به صورت «جای ماران نشسته عقرب پیر»، «به جای مار نشیند عقرب کور» نیز بیان می‌شود. و البته برخی نیز به جای واژه‌ی «مار» یا «ماران» از واژه‌هایی چون: «مه» یا «گل» نیز استفاده کرده‌اند. یعنی: «به جای مه نشیند ...» یا «به جای گل نشیند ...» / عقرب کور: از آن جا که عقرب‌ها شب‌شکارند و قوه‌ی بینایی ضعیفی دارند، در قدیم آن‌ها را کور می‌پنداشتند. هم‌چنین در ادبیات عامه‌ی ایران، کسی را که نمک می‌خورد و نمکدان می‌شکند، به عقرب کور تشبیه می‌کنند. / مفهوم مَثَل: از این مَثَل در قلمرو ادبیات فارسی، معانی مختلفی استخراج شده که برخی از آن‌ها عبارتند از: ۱- یک شخص نالایق به ناحق جای شخص کارآمد و لایقی را اشغال کرده است. ۲- بدتر جایگزین بد شده است. ۳- شرایط تغییری نکرده، یک فرد نالایق و منفی رفته، یک فرد نالایق و منفی دیگر، جایگزین او شده است. ۴- از پدر و مادری خوب، اولادی بد پدید آمده است. / توضیح: نکته‌ی جالب در مورد مفهوم این مَثَل در ادبیات عامه‌ی استرآبادی این است که این مَثَل به طور عام در استرآباد در مفهوم جایگزین شدن بد (عقرب کور) به جای خوب (مار) بوده، اما بیشتر مواقع واژه‌ی «مار» مفهومی مترادف با «مار» به معنی «مادر» دارد. بنابراین طبق آن چه که در استرآباد رایج و معمول بوده، این مَثَل به مفهوم جایگزین شدن نامادری یا هر کس دیگر به جای مادر است. / کاربرد مَثَل: ۱- این مَثَل معمولاً در ابراز ترحم و دل‌سوزی برای کودکانی که مادرشان فوت کرده و یا طلاق گرفته و زیر دست نامادری (که در گویش استرآبادی به آن مارنَدَر [marandar] یا مار اَنَدَر [mar ?andar] می‌گویند). و یا یکی از زنان فامیل مثل مادر بزرگ، عمه، خاله و... بزرگ می‌شود و زنی که جایگزین مادر شده، با بچه رفتار چندان مناسبی ندارد. ۲- گاهی نیز مادر بزرگ‌هایی که دختر خود را از دست داده و فرزند او، یعنی نوه‌ی خود را بزرگ می‌کنند، با این مَثَل از جای خالی دختر خود یاد می‌کنند و در واقع با بیان این مَثَل آرزو می‌کنند که ای کاش خودشان به جای دخترشان مرده بودند.

• به چَسَمِ پُسَمِ خُودِشِ نِمِرِسِه، اُن وَخِ مَخُوادِ بِه ما بَرِسِه؟

[be ʃosam-posame Xodeʃ nemeɾese, ʔonvaX moXad be ma berese]

(مَثَل / خاص) چَسَمِ پُسَمِ [ʃosam-posam]: قِر و فر، بَزَك دوزَك، كِنایه از كارهای شخصی / اُن وَخِ [ʔonvaX]: اُن (اون) وقت / معنی مَثَل: به كارهای شخصی خودش نمی رسد، چه گونه می تواند برای ما وقت بگذارد؟ / مفهوم مَثَل: ۱- وقت ندارد. ۲- اُن قدر حواشی زندگی اش زیاد است که نمی تواند برای اصول زندگی ما وقت بگذارد. اُن قدر سرگرم كارهای بیهوده ی خودش هست که برای كارهای واجب دیگران وقت ندارد. / کاربرد مَثَل: در بیان طعنه و کنایه به کار می رود.

• بَهشِ نِمِشه گفتِ عبدالله موش! برو فِلانِ جاتِ بپوش

[be:ej nemeʃe ʃof ʔabdolla-muʃ Boro felan-dʒate bopuʃ]

(خاص) این مَثَل اغلب به صورت خلاصه و تنها، بخش اول آن، به صورت بَهشِ نِمِشه گفت عبدالله موش! بیان می شود. / جاتِ [dʒate]: جای تِ را / بپوش [bopuʃ]: بپوشان / مفهوم مَثَل: ظرفیت و جنبه ی شوخی را ندارد. نمی شود سربه سرش گذاشت. نمی شود با او دو کلمه صحبت کرد. / کاربرد مَثَل: در ضمن این که اعلام می کنند شخص ظرفیت شوخی را ندارد، با او شوخی هم می کنند.

• به...ونِ نِداره شِلوار، فِیس و فِیسِ یگِ خِروار

[be ...un nedare ʃelvaɾ, fesso feseʃ jaʃ Xarvaɾ]

شلوار نداشتن: کنایه از؛ فقر و تنگ دستی. معادل: آه در بساط نداشتن / فِیس و فِیس: فیس و افاده، غرور و تکبر / معنی مَثَل: در نهایت تنگ دستی و فقر، فخر فروشی می کند و تکبر دارد. / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال و طعنه و کنایه به کار می رود. / مَثَل معادل: «افاده ها طبق طبق، سگا به دورش وق و وق».

• به...ونِشِ مِگه آقِ دائی [be ...uneʃ meʃe ʔaGda:i]

(مَثَل / خاص) آقِ دائی [ʔaGda:i]: آقائای (به مفهوم شخص بزرگ و قابل احترام). در ادبیات کوچه بازاری گرگان، به ماتحت، آقِ دائی هم می گویند. مثلاً: «یگ کم اون آقِ دائی رِ تُکانِ پده»، یعنی؛ یک مقدار جا به جا شو، یا یک مقدار برو آن طرف تر / مفهوم مَثَل: خیلی از خود راضی است. / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال و طعنه و کنایه به کار می رود.

• به...ونِشِ مِگه دُمبالمِ نیا بو مدی!

[be ...uneʃ meʃe dombalam nia bu medi]

[dombal]: دنبال (در گذشته های دورتر، در لهجه ی استرآبادی به جای واژه ی «دُمبال»، از واژه ی «عَقَب» استفاده می کردند. / مفهوم مَثَل: بسیار فیس و افاده دارد. / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال و طعنه و کنایه به کار می رود.

• به گِه خُوردنِشِ راضی شده [be ʃo Xordaneʃ razi ʃode] (زبان زد / عام) مفهوم

زبان زد: بسیار پشیمان است. / کاربرد زبان زد: در بیان وصف حال در باب پشیمانی و ندامت و نیز گاهی اندرز و هشدار به کار می رود.

• به ما که مرسه وامرسه [be ma ce merese va merese] (مَثَل / خاص) این مَثَل در جمله های مختلف، به شکل های مختلفی، مانند: «به ما که رسید و رسید» و... بیان می شود. / وارسید یا وامرسه [varesid یا vamerese]: ۱- وارفته و منفعل شد. از تکاپو افتاد. ۲- همه چیز متوقف شد. / معنی مَثَل: نوبت به ما که رسید، شرایط عوض شد. / مفهوم مَثَل: بدشانسی آوردن / کاربرد مَثَل: در بیان گلایه از روزگار و بدشانسی به کار می رود. / مَثَل معادل: «به ما که رسید آسمون تپید»

• به مایه ت نگا کُن، نه به همسایه ت ن. ک به بایس به دَس مایه ت نُگا کُنِی، نه به همسایه ت

• به یگ چُس بَنده [be jaʃ ʃos bande] (زبان زد/ عام) این زبان زد در سراسر قلمرو ادبیات عامیانه ی فارسی رواج داشته و در استرآباد و گرگان نیز از دیرباز، در محاوره مورد استفاده بوده است. / چُس [ʃos]: ۱- بادِ خفیف ۲- چیز بی اساس و بی بنیاد / معنی زبان زد: با یک باد خفیف از جا کنده می شود. / مفهوم زبان زد: ۱- بسیار ضعیف المزاج است. ۲- سست بنیاد و بی ثبات است. / کاربرد زبان زد: ۱- در بیان وصف حال یک شخص یا یک شیء ضعیف و ظریف. ۲- در رَجَز خوانی و تحقیر شخص ۳- در بیان هشدار در مراقبت از اشیاء ظریف و اشخاص ضعیف به کار می رود.

• بیا مَن ر بُخور [bia mane re boXou] (زبان زد/ خاص) گاهی در قالب جملات و عبارات طولانی تر مانند: «خجالت نکش بیا مَن ر بُخور» و... بیان می شود. / مفهوم زبان زد: ۱- شرم کُن، حیا کُن ۲- احترام بزرگ تر را نگاه دار / کاربرد زبان زد: ۱- وقتی کسی با لحنی تُند و صدای بلند و طلبکارانه با بزرگ تر از خود سخن می گوید، در خطاب به او با لحنی همراه با تَشَر و آمیخته با طعنه، این زبان زد را بیان می کنند. ۲- معمولاً وقتی فرزند با والدین خود، و یا کوچکتری با بزرگ تر خود لحنی تُند دارد، در خطاب به او به کار می رود. / زبان زد معادل: با چشمش مُخواد آدم بُخوره!

• بی حیاگیری ش گُل کرده [bihaja-girij ʃol cardē] (زبان زد/ خاص) بی حیاگیری [bihaja-jiri]: بی حیائی، گستاخی / گُل کردن [ʃol cardan]: بروز کردن، شکوفا شدن / مفهوم زبان زد: ۱- دوباره گستاخ و بی حیا شده، دوباره روی دور گستاخی افتاده، دوباره پَرده دَری را آغاز کرده ۲- دوباره تابع تمایلات جنسی شده / کاربرد زبان زد: ۱- در بیان وصف حال کسی که سابقه ی گستاخی و پرده دَری دارد و هراز چندگاهی این خصلت او بروز می کند. ۲- در بیان هشدار و پرهیز از مواجهه با شخص بی حیا و بی آبرو به کار می رود.

• بیرونِ خانه دِلِ همه ر بُرده، میانِ خانه دِلِ ما ر خورده [birune Xane dele hame re borde, miane Xane dele ma re Xorde] (مَثَل / خاص) این مَثَل از جمله مَثَل های متعددی است که اشاره به دوشخصیتی بودن

فرد دارد و معمولاً در توصیف پدر خانواده است. استفاده‌ی مکرر از این مفهوم در قالب عبارات و زبان زدها، نشان از آن دارد که ظاهراً این رفتار تا حدودی در بین مردهای گرگانی (استرآبادی) عمومیت داشته است. / مفهوم مَثَل: دارای دو شخصیت است؛ یک شخصیت بیرون از خانه، که شخصیت اجتماعی اوست و محبوب است و شخصیت داخل خانه به عنوان پدر و مدیر خانواده، که بد اخلاق و نامطلوب است. / کاربرد مَثَل: این مَثَل اغلب در توصیف و مقایسه‌ی دو وجه از شخصیت شوهر و پدر در داخل و بیرون خانه بیان می‌شود، اما گاهی در موارد مشابه دیگر نیز به کار می‌رود. / مَثَل‌های معادل: بارا ما گرچه مُرغه، بارا بقیه تَشنو گل باقله و برا همه مار، بارا ما ماراندر و نیز برا همه پییر، بارا ما کل پییر هم چنین ابوالقاسم کمرباریک، بیرون روشن، خانه تاریک چنان که گفته‌اند: «بعضی‌ها شیر بیرون و روباه در خانه، بعضی‌ها روباه بیرون و شیر خانه»

• بیگار چه کند؟ دروش بر ... یه زَنَد

[...je zanað bikkau tfe conad? Derow] (مَثَل / خاص) این مَثَل در استرآباد به صورت بیگار چه مُگنه؟ دروش بر... یه مَزنه نیز بیان می‌شود. / دروش [derow]: درفش؛ ۱- آلتی آهنین و نوک تیز شبیه جوال دوز، اما ضخیم‌تر از آن و دارای دسته‌ای چوبی، که کفایشان از آن برای سوراخ کردن چرم و دوخت و دوز کفش استفاده می‌کنند. ۲- داغ و نشان / مفهوم مَثَل: ۱- بی‌کاری گاهی موجب خودآزاری می‌شود. ۲- اشخاصی که از روی بی‌فکری، اقدام به کاری غیر ضروری کرده باشند و در نتیجه‌ی آن، آسیب و ضرری به آن‌ها وارد آمده باشد.

• بیگاری باد و ورم میاره [bikkari bado veram miare] (مَثَل / خاص) این مَثَل ریشه در دانش بومی طب سنتی دارد. / باد و ورم [bado veram]: تورم / معنی مَثَل: بی‌کاری موجب تبلی می‌شود، شخص بی‌کار اغلب با خوردن و خوابیدن، خود را سرگرم می‌کند و در نهایت، خوردن و استراحت زیاد و عدم فعالیت، موجب چاق شدن و تبلی جسمی و روحی خواهد شد. / مفهوم مَثَل: فعالیت نکردن موجب فرسایش روح و جسم انسان است. / کاربرد مَثَل: در نکوهش تبلی و بی‌کاری و هشدار مضرات آن به کار می‌رود.